



قلب‌هایی که از مد نیفتاده!

فاطمه ذبیح‌زاده

فرشته‌هایی که بال ندارند

می‌دانستی گاهی میان شلوغی اطرافمان خیلی چیزها را فراموش می‌کنیم؟ خدا نعمت‌های بزرگی به ما داده که گاهی قدر آن‌ها را نمی‌دانیم مثل: سلامتی، امنیت، زندگی آرام، فرصت نوجوانی و یا پدر و مادر! فرشته‌هایی که بال ندارند اما همیشه و همه جا کنار ما هستند و دوستان دارند.

پدر و مادر این قدر با ارزشند که خدا در قرآن نام آن‌ها را بعد از نام خودش آورده و مهربانی با آن‌ها را به ما سفارش کرده است. از ما خواسته قدر فرشته‌های زندگی‌مان را بدانیم و با احم و صدای بلند آزارشان ندهیم. به آن‌ها احترام بگذاریم و با محبت کردن به آن‌ها، نشان بدهیم که قدرشان را می‌دانیم.

پیامبر مهربان ما که در کودکی یتیم شدند و این دو نعمت بزرگ را از دست دادند، درباره احترام به پدر و مادر می‌فرمایند «کسی که پدر و مادرش را خشنود کند، خدا را خشنود کرده و کسی که پدر و مادر خود را به خشم آورد، خدا را به خشم آورده است»^۱.

برنده واقعی

وقتی چشمش به پدرش می‌افتاد که خسته از سر کار به سمت خانه می‌آید، بازی با بچه‌های کوچه را رها می‌کرد و به سمت پدرش می‌دوید. با گرمی و ادب سلام می‌کرد و بعد می‌رفت سمت خانه تا آمدن پدر را به اهل خانه خبر بدهد. فرقی نمی‌کرد کجای بازی باشد، نزدیک است تپش به دروازه برود یا در بازی برنده شود... مهم‌تر از همه چیز، آمدن پدر بود.

حالا پدرش از خاطره آن روزهای علی تعریف می‌کند و دلش برای پسرش تنگ می‌شود. علی در ۱۷ سالگی در عملیات کربلای ۵ شهید شد.^۲

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید «بنده‌ای که مطیع پدر و مادر و پروردگارش باشد، روز قیامت در بالاترین جایگاه است».^۳

قلب او از مد نیفتاده

مادرش را به دوستانش معرفی نمی‌کرد. فکر می‌کرد لباس‌های مادرش از مد افتاده و گاهی بعضی از اصطلاحات را درست ادا نمی‌کند. فکر می‌کرد مادرش دیگر جوان نیست و حرف‌های آن‌ها را نمی‌فهمد. انگار فراموش کرده بود چه کسی حرف زدن را به او آموخته؟ وقتی زبان باز کرد، چه کسی کلمات را شمرده شمرده می‌گفت تا او تکرار کند؟ وقتی هیچ‌کس معنی حرف‌هایش را نمی‌دانست، مادرش حرف‌های کودکانه او را می‌فهمید.

فراموش نکنیم که خدا درباره تواضع و احترام به پدر و مادر می‌فرماید «بال و پر تواضع و مهربانی را در برابر آنان بگستران و بگو: خدایا! به این دو تن ترحم فرما! همان‌طور که آن‌ها من را در کودکی پرورش دادند.»^۴

یک استکان مهر

سرش توی تبلت بود و داشت پیامهای دوستانش را تندتند مرور می‌کرد. مادرش چندبار آمد توی اتاق و چیزهایی گفت ولی او حواسش نبود. پیام‌هایی که بچه‌های گروه در صفحه اجتماعی‌شان گذاشته بودند، خیلی جالب‌تر بود. لابه‌لای پیام‌ها چشمش افتاد به این پیام: پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید «اگر فرزند

نیکوکاری با نگاه رحمت به والدین خود بنگرد، خدای متعال در مقابل هر نگاهش برای وی یک حج مقبول می‌نویسد»^۵. از جایش بلند شد و رفت سمت آشپزخانه. مادرش کنار پنجره ایستاده بود. با لبخند به مادرش نگاه کرد و گفت «مامان! یک استکان چای برات بریزم؟»

جهاد مهربانی

با این که به تعداد کافی برای جهاد رفته بودند، ولی او هم دلش می‌خواست در جهاد شرکت کند اما مادرش راضی نمی‌شد. رفت خدمت رسول خدا ﷺ و به ایشان گفت «من جوان با نشاطی هستم و جهاد را دوست دارم، ولی مادرم از این موضوع ناراحت است.» حضرت فرمود «برگرد و با مادرت باش. قسم به خدایی که مرا به رسالت مبعوث کرده است، یک شب آنس و آرامش با مادر برای تو از یک سال جهاد کردن بهتر است.»^۶

پی‌نوشت‌ها

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۷۰.
۲. خاطرات نوجوان شهید علی شریفی.
۳. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۶۷.
۴. اسراء، ۲۴.
۵. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۳.
۶. ملامهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۵.